

در هم تنیدگی روابط اجتماعی: جنسیت و اتمیسته

فاطمه کریمی

بیدارزنی: به دنبال انتقادهای جدی برخی از گروه‌های فمینیستی از جمله‌های فمینیست‌های سیاه، تعریف یک دست و هم‌وزن از زنان، مسائل و مطالبات آنها از دهه ۱۹۷۰ به بعد به طور جدی به چالش کشیده شد. اگرچه زنان در هر گروه اجتماعی بنابر عامل جنسیت و به عنوان «زن» مورد تبعیض قرار می‌گیرند و نسبت به مردان همان گروه از جایگاه فرودست‌تری برخوردارند اما دامنه تبعیض و سرکوب علیه زنان لزوماً یکسان نیست. عواملی چون نژاد، طبقه، اتنیک، مذهب و مهاجرت در هم‌پوشانی با عامل جنسیت، میزان سرکوب و تبعیض علیه برخی از زنان را نسبت به دیگر گروه‌های زنان افزایش می‌دهند. جهت روشن‌تر شدن این مباحث که جای خالی آن در بین فمینیست‌های ایرانی (ترجمه و تولید) به شدت احساس می‌شود. این نوشته با تأکید ویژه بر نظریات فمینیست‌های فرانسوی زبان، مباحث تئوریک مربوط به روابط در هم تنیده عامل جنسیت و اتمیسته گردآوری کرده است.

جنسیت: مقوله ای اجتماعی و متغیر

مطالعات جنسیت با پرسش‌های بسیار مشخص شروع می‌شود به ویژه برای درک این واقعیت که انسان‌ها چگونه به زن یا مرد تبدیل می‌شوند. سیمون دوبوار در سال ۱۹۴۹ در کتاب جنس دوم می‌نویسد: «ما زن به دنیا نمی‌آییم بلکه زن می‌شویم» و چند دهه بعد، فرانسوا هریتیه می‌نویسد «ما به عنوان مرد متولد نمی‌شویم بلکه به مرد تبدیل می‌شویم».^۱ این دو نقل قول با فاصله نیم قرن، پرسش‌های مربوط به مبانی تاریخی و اجتماعی جنسیت را به وضوح نشان می‌دهند. اگرچه اصطلاح انگلیسی جنسیت (Gender) به‌عنوان یک برساخت اجتماعی توسط جامعه‌شناس فمینیست، آن اولکی، به منظور نقد تحقیقات علمی که در آن زنان به عنوان سوژه و ابژه تحقیق غایب بودن، ابداع شد.^۲ اما مطالعات مرتبط با جنسیت به تدریج مرز همه رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی را در نوردید. با به چالش کشیدن تحقیقاتی که در آن‌ها امر مردانه ضرورتاً یک مقوله خنثی در نظر گرفته می‌شد، فمینیست‌ها ضرورت اندیشیدن به «جنسیت» به‌عنوان یک «مقوله اجتماعی» و زنان به عنوان یک «گروه اجتماعی» را مطرح کردند. آن‌ها با نقض دیدگاه‌های بیولوژیکی درباره تفاوت رفتارهای زن و مرد دو مفهوم را از هم متمایز کردند: جنس (Sex) و جنسیت (Gender). مفهوم «جنس» با اشاره به طبیعت و تفاوت‌های بیولوژیکی بین زن/مرد، زنانه/مردانه، نوعی جبرگرایی بیولوژیکی ضمنی را نشان می‌دهد اما مفهوم «جنسیت» به فرهنگ اشاره دارد و مربوط به طبقه‌بندی اجتماعی و فرهنگی مردانگی و زنانگی است. صحبت در مورد جنسیت وجود اختلافات بیولوژیکی بین زن و مرد و یا وجود رفتارها، مهارت‌ها و موقعیت‌هایی که بیشتر در مردان یا زنان مشاهده می‌شود را انکار نمی‌کند. اما این ایده که این اختلافات از «ماهیت» مردان یا «طبیعت» زنان ناشی می‌شود را به چالش می‌کشد. «جنسیت» در واقع بر جنبه رابطه‌ای تعاریف هنجاری زنانگی و یا مردانگی تأکید دارد و از این ایده دفاع می‌کند که این تفاوت‌ها از طریق مجموعه‌ای از سازوکارهای پیچیده اجتماعی ساخته می‌شوند. مفهوم جنسیت به ویژه بر مفهوم «تقسیم جنسی کار»^۳ تأکید دارد که بر دو اصل عمده بنا شده است: نخست، طبق اصل «تفکیک» (Séparation)، مشاغل ویژه‌ای به زنان و مردان اختصاص یافته است. به عبارتی، تخصیص مردان به حوزه تولیدی (فعالیت‌های حرفه‌ای) و زنان به حوزه بازتولیدی (کار خانگی). دوم، طبق اصل «اولویت‌بندی» (Hiérarchisation)^۴ به نقش‌ها و فعالیت‌های مردان در مقایسه با نقش‌ها و فعالیت‌های زنان ارزش بیشتری داده می‌شود.

مفهوم «روابط اجتماعی جنسیت» (Les rapports sociaux de sexe) منتج از رویکرد مارکسیستی که توسط دانیل کرگوات ابداع شده است، عنوان می‌کند که یک جهان زنانه و یا یک جهان مردانه وجود ندارد، بلکه این سیستم روابط اجتماعی جنسیت است که زنانگی و مردانگی را تولید و بازتولید می‌کند. در واقع، یک «نظام اجتماعی» است که همگان را از این که در رابطه قدرت می‌بایست نقش سلطه‌گر یا سلطه‌پذیر را به عهده بگیرند، آگاه می‌کند. در این ارتباط، آن بیدیت موردل عنوان می‌کند که «روابط بین زنان و مردان تنها روابط ساده

¹ Françoise HERITIER, « Masculin/ Féminin. La pensée de la différence », Paris, Odile Jacob, 1996, p. 22.

² Ann Oakley, « Sex, Gender and Society », New York, Harper colophon Books, 1972.

³ Danièle Kergoat, « Division sexuelle du travail et rapports sociaux de sexe », In Jeanne Bisilliat et Christine Verschuur, Genre et économie : un premier éclairage, Genève, Graduate Institute Publications, 2001, p. 78-88

⁴ Danièle Kergoat, « Plaidoyer pour une sociologie des rapports sociaux », Le sexe du travail, Grenoble, Presses universitaires de Grenoble, 1994.

بینافردی نیستند زیرا این روابط بخشی از روابط اجتماعی هستند که از سطح افراد فراتر می‌روند. این روابط مملو از اختلاف و تضادهایی هستند که نه به‌طور طبیعی بلکه به‌صورت تاریخی و اجتماعی ساخته شده‌اند. این روابط از طریق مکانیسم‌های استثمار و دستگاه‌های سلطه، تولید و درونی سازی تضادها، طبیعی سازی، عادی سازی، با سکشوالیته و کار مرتبطانند و خود را در سراسر جهان، با شدت‌های مختلف، در قالب خشونت، انواع نابرابری‌ها، حذف جزئی یا کامل از سیاست منعکس می‌کنند.^۵ تقریباً در همه جوامع، توزیع منابع بین زن و مرد و ارزشگذاری نمادین به این دو جنس نابرابر است. همانطور که کولت گیوما نشان می‌دهد «این روابط اجتماعی قبل از هر چیز بر اساس یک رابطه سلسله مراتبی بین دو جنس شکل گرفته‌اند یعنی در واقع بر اساس یک رابطه قدرت.»^۶ این روابط اجتماعی منجر به ایجاد یکی از اساسی‌ترین تقسیمات در جوامع بشری شده‌اند: تقسیمات بین گروه‌های اجتماعی دو جنس مخالف (زن و مرد). فمینیست‌ها و جامعه‌شناسان فرانسوی برای نام‌گذاری روابط سلسله مراتبی بین زنان و مردان از اصطلاحات مختلفی بهره گرفته‌اند: کریستین دلفی و نیکول کلود ماتیو از آن با عنوان «پدرسالاری» و پیر بوردیو نیز از آن با نام «سلطه مردانه» یاد می‌کنند. از این منظر، روابط اجتماعی جنسیت یک «هویت زنانه» ایجاد می‌کنند که زنان را از ابداع شیوه‌های مخصوص به خود و سرمایه‌گذاری بر خودشان منع کرده و آن‌ها را به یکی از گروه‌های اقلیت در جامعه تبدیل می‌کند.

با این حال، همانطور که هوارداس بکر اشاره می‌کند، مرزهای بین یک فضای مردانه و یک فضای زنانه مرزهایی ثابت و تغییرناپذیر نیستند بلکه برعکس منعطف هستند.^۷ به گفته رادا ایوکوویچ، مرزها و تعاریف جنسیت «به شرایط فرهنگی وابسته‌اند».^۸ برای نمونه، شرایط زمانی و مکانی و تغییرات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی چون انقلاب، جنگ و مبارزات مسلحانه می‌توانند این روابط را تا حدی به چالش کشیده و یا به نوبه خود آن‌ها را تولید و بازتولید کنند.^۹ تحقیقات مردم‌شناسی نشان می‌دهند که نقش‌ها و مناصبی که به زنان و مردان نسبت داده می‌شوند از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است اما ارزش منسوب به آنچه مردانه محسوب می‌شود از آنچه به زنان و فعالیت‌های «زنانه» نسبت داده می‌شود، بیشتر است. در نتیجه، مطالعه‌ی جایگاه و یا نقش زنان به صورت جداگانه و بدون بررسی جایگاه مردان به فهم ناقصی از روابط اجتماعی جنسیت منجر می‌شود زیرا چنین مطالعاتی به پنهان کردن روابط اجتماعی جنسیت که تأثیر قابل توجهی بر وضعیت اجتماعی زنان دارد، منتهی می‌شوند. در واقع، مطالعات جنسیت تاریخ زنان را پنهان نمی‌کند بلکه آن را کامل می‌کند.^{۱۰} تنها از طریق تعاملات بین دو جنس است که می‌توانیم دلایل حذف، نامرئی بودن زنان و یا جایگاه فرودستی زنان نسبت به مردان را درک کنیم. تأکید بر مسئله جنسیت به معنای علاقه به زنان (یا مردان) نیست، بلکه به معنی تأکید بر این واقعیت است که زنان و مردان عناصر جدا نشدنی یک سیستم‌اند که باید در عملکرد کلی سیستم و به ویژه در ارتباط با روابطی، خصوصاً روابط قدرت، که بین این دو ایجاد می‌شود، مورد توجه قرار گیرند. به نظر فمینیست‌های ماتریالیست رادیکال فرانسوی از جمله کریستین دلفی، پایولا تابت و نیکول کلود ماتیو، روابط اجتماعی جنسیت در همه جا به ضرر زنان تولید و بازتولید می‌شوند، روابطی که به‌موجب آن می‌توان از «طبقه زنان» یاد کرد. طبقه‌ای که در آن زنان همه جا نقش فرودست‌تری را به خود اختصاص می‌دهند.

علیرغم تأکید فمینیست‌ها بر عامل جنسیت اما این بدان معنی نیست که سرکوب جنسیتی تنها منبع سرکوب زنان است. از دهه ۱۹۷۰ به بعد، فمینیست‌های سیاه، فمینیست‌های پست کلونیال و بعدها فمینیست‌های کوئیر، اصل همگنی و یکدست بودن طبقه زنان را زیر سوال برده و تأکید کردند که همه زنان اگر چه به حکم جنسیت در هر گروه اجتماعی نسبت به مردان همان گروه اجتماعی موقعیت فرودست‌تری دارند اما منابع سرکوب زنان متنوع و متفاوت‌اند و تنها به عامل جنسیت محدود نمی‌شود. این فمینیست‌ها با نقد صریح مفهوم یکسان‌انگازانه «یک طبقه زنان»، چنین رویکردی را به «بازتولید نژادپرستی، دگرجنس‌گرایی، سلسله مراتب طبقاتی و تعصبات اتنیک»^{۱۱} متهم کردند و بر «ضرورت داشتن تحلیلی فراتر از عامل جنسیت» و مرتبط دانستن آن با دیگر عوامل سرکوب از جمله نژاد، طبقه، اتنیک، مذهب و ... تأکید کردند. تمرکز بر تجربیات زنان غیرسفیدپوست طبقه متوسط غربی از جمله زنان سیاه‌پوست، زنان مناطق مستعمره، کوئیر و ... نقطه پایانی

⁵ Ann Bidet-Mordrel, (eds.), « Les rapports sociaux de sexe », paris, PUF, 2010, p. 6.

⁶ Colette Guillaumin, « Sexe, race et pratique de pouvoir : l'idée de nature », Paris, Côté-Femmes, 1992.

⁷ Howard S. Becker, « Biographie et mosaïque scientifique », *Actes de la Recherche en Sciences Sociales*, n° 62-63, 1986, p.105-110

⁸ Rada Iveković, « Le sexe de la nation », Paris, Léo Scheer, 2003, p. 33.

⁹ Nadine Puechguirbal, « Le genre entre guerre et paix », Paris, Dalloz, 2007, p. 8.

¹⁰ Françoise Thébaud, « Écrire l'histoire des femmes et du genre », Lyon, ENS, 2007.

¹¹ Nancy Fraser, « Multiculturalisme, anti-essentialisme et démocratie radicale. Genèse de l'impasse actuelle de la théorie féministe », *Cahiers du genre*, n° 39, vol. 2, 2005, p. 35.

بود بر رویکرد پیشین فمینیست‌های مسلط. به گفته آن‌ها، «سیستم‌های اصلی سرکوب به هم گره خورده‌اند» و ترکیب همه این سرکوب‌هاست که «شرایطی را ایجاد می‌کند» که بقیه زنانی که به گروه زنان سفیدپوست غربی طبقه متوسط تعلق ندارند در آن زندگی می‌کنند. انتقادهای صریح و قاطعانه فمینیست‌های سیاه‌پوست و پسااستعماری تأثیر قابل توجهی بر فمینیست‌های آمریکایی و انگلیسی دهه ۱۹۸۰ گذاشت. این رویکرد انتقادی نیز از سال ۲۰۰۰ به بعد توجه فمینیست‌های فرانسوی به‌ویژه فمینیست‌های رادیکال ماتریالیست را به خود جلب کرد. این انتقادات منجر به ظهور رویکردی شد که معتقد است که روابط اجتماعی مختلف سلطه با هم همپوشانی دارند و این که میزان و ریشه‌های سرکوب زنان متناسب با موقعیت آن‌ها در ارتباط با روابط مختلف اجتماعی ستم متفاوت است. در واقع، منابع سرکوب اکثریت زنان متفاوت است، همه به یک شیوه سرکوب نمی‌شوند و سرکوب آن‌ها تحت تأثیر منابع مختلف روابط اجتماعی قدرت افزایش پیدا می‌کند. فمینیست‌های منتقد مفاهیم مختلفی را برای تجزیه و تحلیل منابع مختلف سرکوب زنان ابداع کردند، از جمله مفهوم «اینترسکشنالیتی» توسط فمینیست آفریقایی-آمریکایی، کیمبرلی گرشناو در سال ۱۹۸۹^{۱۳}، مفهوم «در هم تنیدگی» توسط پاتریشیا هیل کولینز در سال ۲۰۰۰ و مفهوم «روابط اجتماعی» توسط الزا گالراند و دانیل کارگوات در سال ۲۰۱۴.

زنان متعلق به اقلیت‌های اتنیکی: تبعیض‌های چندلایه

یکی از منابع سرکوب زنان که صراحتاً با روابط اجتماعی جنسیت همپوشانی دارد، تعلق زنان به «اقلیت‌های اتنیکی» است. بیش از سه دهه از تمرکز برخی از فمینیست‌ها جهت تحلیل این همپوشانی می‌گذرد. دانیل جوتو، فمینیست کانادایی که بخش‌های مهمی از تحقیقاتش به بحث جنسیت و اتنیسیت اختصاص دارد، در ارتباط با مفهوم اتنیسیت در یکی از مقالاتش با عنوان «اتنیسیت به عنوان یک رابطه اجتماعی»، عنوان می‌کند: «آنچه من پیشنهاد می‌کنم [...] رویکردی عینی و ذهنی برای اتنیک است که از ذات‌گرایی طبیعت‌گرایانه و فرهنگ‌گرایانه فاصله می‌گیرد.»^{۱۴} طبق نظر وی، اتنیسیت یک واقعیت اجتماعی است که بر اساس فرهنگ‌های موجود ساخته شده است. تعلق اتنیکی به روشی پویا و تعاملی تعریف می‌شود؛ افراد متعلق به یک اتنیک خاص می‌توانند از درون توسط افراد همان جامعه و از خارج توسط دیگران، به‌ویژه گروه‌های همسایه یا ناظران دور تعریف شوند. این شکل از هویت جمعی تقسیمی را بین «ما» و «آن‌ها» تعیین می‌کند، تقسیمی که به تفاوت طبیعی انگارانه شده‌ای اشاره دارد.^{۱۵} مفهوم اتنیک به تولید و فعال‌سازی اشکال خاصی از هویت اجتماعی (*Identité communautaire*) در قلب جوامع اشاره دارد، در افرادی که معتقدند به‌طور گروهی منشا متمایز مشترکی دارند که آن‌ها را از سایر افراد جامعه متمایز می‌کند. این رابطه بیشتر به جایگاه اجتماعی مربوط می‌شود تا فرهنگ، موقعیتی که به این واقعیت مربوط است که در آن فرد، خود را به‌صورت جمعی «متفاوت» از دیگران خارج از اجتماعش می‌بیند و همچنین فرد و اجتماعش هم از دید دیگری «متفاوت» دیده می‌شوند.

دینامیک شناخته شدن به‌صورت اتنیکی و ایجاد خطوط تقسیم‌بندی شده بین «آن‌ها» و «ما» بر اساس روابطی خنثی و به دور از تبعیض ایجاد نمی‌شوند. این روابط، هنجارها و نرمالیزاسیونی را جعل می‌کنند که افراد و گروه‌ها را بر اساس روابط نابرابر و یا به‌عنوان فرادست/ فرودست و یا به‌عنوان اکثریت/اقلیت طبقه‌بندی می‌کنند.^{۱۶} در میان مفاهیم مختلف ابداعی از قبیل گروهی تحت سلطه، استثمارشده، تحت ستم یا اقلیت که روابط نابرابر بین گروه‌های اتنیکی مختلف را برجسته می‌کند، پژوهشگرانی چون کولت گیومما، پاسکال سیمون و هلن برتولو ترجیح می‌دهند از مورد آخر یعنی «اقلیت اتنیکی» استفاده کنند.^{۱۷} زیرا گروه اقلیت خود را تنها هدف «برخورد متفاوت و نابرابر» از سوی گروه اکثریت نمی‌دانند، بلکه «این گروه از حقوق کمتری برخوردار می‌شوند، از طریق گفتمان سازی و یا گاهی اوقات با یک کدگذاری مستقیماً قانونی که ظرفیت کمتری را به آن نسبت می‌دهد و آن را به داشتن ویژگی‌های خاص (خاص‌گرایی) محدود می‌کند به‌طوری که این گروه از برخی ویژگی‌های عام و کلیتی که اکثریت ادعای آن را دارند، دور می‌کند.»^{۱۸} برخلاف گروه اکثریت که «افراد و گروه‌هایی هستند که به علت منشأ مفروض خود در تبادلات اجتماعی از مزیت‌هایی برخوردار هستند»، اقلیت‌های اتنیکی تحت سلطه «افراد و گروه‌هایی هستند که به دلیل منشأ

¹³ Danielle Juteau, « L'ethnicité comme rapport social », *Mots*, n° 1, vol. 49, 1996, p. 98-99.

¹⁴ Françoise Lorcerie, « L'école et le défi ethnique », Paris, INRP-ESF, 2003, p. 6.

¹⁵ *Ibid.*

¹⁶ Cité dans Nicolas Journin et al., « Ethnicisations ordinaires, voix minoritaires », *Sociétés contemporaines*, Presses de Sciences Po, n° 70, vol. 2, 2008, p. 7-23.

¹⁷ Cité dans Nicolas Journin et al., « Ethnicisations ordinaires, voix minoritaires », *op. cit.*, p. 9.

مفروض خود در معرض آسیب‌های ناشی از تبادل اجتماعی قرار می‌گیرند.^{۱۸} به گفته دانیل جوتو، «اتنیسیته برساختی سیال است که در داخل روابط نابرابر ساخته می‌شود. به‌عنوان یک رابطه اجتماعی دارای یک چهره خارجی، رابطه با دیگری و یک چهره درونی است، یعنی دارای یک رابطه با یک تاریخ و با یک خاستگاه مشترک است.»^{۱۹} روابط نابرابر مبتنی بر اتنیسیته که برساخت‌هایی اجتماعی هستند عمدتاً نتیجه کولونیالیسم، مهاجرت (در سطح بین‌المللی) و یا ظهور دولت‌های ملی بوده‌اند.^{۲۰} برای مثال، ساخت دولت ملی پروسه همگن‌سازی یا آسمیلاسیون را در بیشتر کشورها از جمله فرانسه، انگلیس، کانادا، ترکیه و ایران تسریع کرد. در همین ارتباط، ریموند آرون می‌نویسد: «نوع ایدئال یک دولت ملی، یک واحد سیاسی است که همه شهروندان آن به یک فرهنگ تعلق داشته و اراده زندگی در یک جامعه خودمختار را ابراز کنند.» با اتخاذ چنین رویکردی، بیشتر دولت‌های ملی با یک ملت چنداتنیکی و ناهمگون به مخالفت پرداخته و به همین دلیل روابط نابرابر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین گروه اتنیکی مسلط (اکثریت) و گروه‌های اتنیکی تحت سلطه (اقلیت) در چنین جوامعی شکل گرفته است.

ساخت اتنیکی با دیگر روابط اجتماعی از جمله جنسیت همراه می‌شود. در نتیجه، نظریه‌پردازان فمینیسم برای کار بر روی این در هم تنیدگی دو هدف عمده را دنبال می‌کنند: نخست، بررسی نحوه تلاقی عامل اتنیکی با جنسیت و سپس درک رابطه خاص زنان با گروه اتنیکی.^{۲۱} نحوه ارتباط زنان با عامل اتنیکی بسته به این که زنان به کدام یک از گروه‌های اتنیکی (اکثریت یا اقلیت) تعلق داشته باشند، در دو سطح متفاوت است: از یک سو، به گفته کولت گیوما، اقلیت‌های اتنیکی در وضعیتی حاکی از ستم و سرکوب زندگی می‌کنند، وضعیتی که آن‌ها را به‌عنوان یک اقلیت اتنیکی تعریف می‌کند و درعین‌حال، آن‌ها خود را در رابطه با گروه اکثریت که مظهر کلی بودگی است، خاص و ویژه می‌دانند. به‌عبارت‌دیگر، اقلیت‌های اتنیکی در یک رابطه حاکی از درجات متفاوت از وابستگی به گروه اکثریت رشد پیدا می‌کنند. طبق نظریه سلطه نمادین، به‌طور کلی، آن‌ها «در معرض هنجارهای غالب [تعریف‌شده از سوی گروه اکثریت] قرار دارند و برای مطابقت با این هنجارها تحت فشار قرار می‌گیرند.»^{۲۲} به عنوان مثال، علیرغم آرایش چند فرهنگی و چندزبانه در ایران، ناسیونالیسم مبتنی بر فرهنگ و زبان فارسی از اواخر قرن نوزدهم ایدئولوژی مسلط دولت بوده است. با ظهور دولت-ملت مدرن در ایران، به‌خصوص پس از ظهور سلسله پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷) و بعدها با روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران (۱۹۷۹+) سایر هویت‌های ایرانی غیر فارس (ترک، کرد، عرب، بلوچ و ...) به نفع سیاست‌هایی با هدف تشکیل «یک کشور، یک ملت و یک زبان» به حاشیه رفتند. دولت ایران با به حاشیه راندن سیستماتیک و جرم انگاری هویت‌های غیرفارسی و تعریف آن‌ها در چهارچوب «اتنیکی‌های ساختگی» موفق شد به تدریج هویت فارسی را به عنوان تنها هویت بر همه‌ی مردم ایران تحمیل کند.^{۲۳} با این حال، برتری هویت و زبان فارسی به معنای برابری اقتصادی - اجتماعی بین اتنیکی اکثریت و دیگر اقلیت‌های اتنیکی نبود. گروه‌های اتنیکی که عمدتاً در مناطق حاشیه‌ای ایران زندگی می‌کردند [و می‌کنند] به گروه‌های اقتصادی - اجتماعی کم‌برخوردار و محروم از نظر اقتصادی و اجتماعی تبدیل شدند. علاوه بر سرکوب سیاسی و عدم دسترسی آن‌ها به پست‌های مهم کشوری و لشکری، این گروه‌ها همواره از نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی رنج برده و می‌برند. دسترسی محدود و تبعیض‌آمیز آن‌ها به خدمات عمومی از قبیل آموزش، اشتغال و ... مثال بارز این سیاست‌های نابرابر بوده است. میزان و عمق این تبعیض و سرکوب‌ها نسبت به اقلیت‌های اتنیکی در ایران به حدی بوده است که دو تن از محققان کرد در توصیف این وضعیت مفهوم «استعمار داخلی»^{۲۴} را به کار برده‌اند. در بررسی وضعیت اقلیت‌های اتنیکی اما زنان متعلق به این گروه‌ها از وضعیت پیچیده‌تری برخوردارند. زنان متعلق به این گروه‌ها قطعاً نمی‌توانند از همان تجربه زنان متعلق به گروه اکثریت در دسترسی به منابع مادی و سمبولیک فرهنگی، سیاسی و اقتصادی - اجتماعی برخوردار باشند. برای مثال، علیرغم این واقعیت که خود گروه‌های اقلیت نیز همسان نیستند و از وضعیت اقتصادی و اجتماعی متفاوتی برخوردارند اما اکثریت آن‌ها در مقایسه با زنان گروه اکثریت دسترسی کمتری به منابع اقتصادی - اجتماعی چون آموزش، بهداشت و اشتغال دارند. در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی در حالی که اکثریت جمعیت مناطق پیرامونی ایران روستایی بودند، پروژه‌های اقتصادی-اجتماعی دولت با هدف مدرنیزاسیون کشور غالباً در شهرهای بزرگ واقع در مناطق مرکزی ایران اجرا می‌شدند. این سیاست‌ها باعث شد اغلب مناطق پیرامونی مبتنی بر اقتصاد کشاورزی از نظر اقتصادی

¹⁸ Françoise Lorcerie, « L'école et le défi ethnique », *op. cit.*, p. 24-25.

¹⁹ Danielle Juteau, « Ethnicité et nation », In Helena Hirata et Daniele Senotier (eds.), *Dictionnaire critique du féminisme*, Paris, Presses universitaires de France, 2000, p. 67.

²⁰ Danielle Juteau, « L'ethnicité comme rapport social », *op. cit.*, p. 99.

²¹ Danielle Juteau, « Ethnicité, nation et sexe-genre », *Les Cahiers du Gres*, n° 1, vol. 1, 2000, p. 53-57.

²² Françoise Lorcerie, « L'école et le défi ethnique », *op. cit.*, p. 17.

²³ Kamal Soleimani et Ahmad Mohammadpour, « Can non-Persians speak? The sovereign's narration of "Iranian identity" », *Ethnicities*, n° 5, vol. 19, 2019, p. 925-947.

²⁴ Kamal Soleimani et Ahmad Mohammadpour, « Can non-Persians speak? The sovereign's narration of "Iranian identity" », *op. cit.*;

و سیاسی به مناطق مرکزی ایران وابسته شوند. توزیع منابع و درآمد و دسترسی به خدمات عمومی مانند بهداشت و آموزش به شیوه‌ای بسیار ناعادلانه و نابرابر صورت می‌گرفت. در این بین، زنان متعلق به اقلیت‌های اتنیکی محروم‌ترین گروه‌های ساکن در ایران را تشکیل می‌دادند. در مورد دسترسی زنان به آموزش در ایران قبل از انقلاب، نتایج تحقیقات اکبر آقاجانیان نشان می‌دهد که عامل اتنیکی به شدت تعیین کننده بوده است: علیرغم این واقعیت که زنان در هر سطح اقتصادی و اجتماعی موقعیت فرودست‌تری نسبت به مردان داشته‌اند اما میزان دسترسی زنان متعلق به اقلیت‌های اتنیکی به خدمات عمومی نسبت به زنان فارس مناطق مرکزی ایران به شدت تبعیض آمیز بوده است. بعد از انقلاب نیز چنین رویه‌ای توسط جمهوری اسلامی ایران به صورت سیستماتیک در پیش گرفته شد. برای مثال، طبق گزارش «اطلس وضعیت زنان» که در اسفند سال ۱۳۹۹ توسط معاونت ریاست جمهوری در امور زنان و خانواده گردآوری و تدوین شده است میزان با سوادی زنان در سنین بالای ۶ سال در تهران نسبت به دیگر استان‌ها بیشتر و در سیستان و بلوچستان نسبت به سایر استان‌ها کمتر است. در این گزارش آمده است که «استان سیستان و بلوچستان از چند جنبه در ایران رکورددار است. در هفته حتی یک بار هم به هیچ رسانه‌ای دسترسی ندارند، تنها ۴،۴۷ درصد زنان ۱۵ تا ۵۴ ساله اهل این استان، در هفته دست کم یک بار از اینترنت استفاده می‌کنند، ۱۰،۰۱ درصد از آن‌ها در هفته دست کم یک بار سراغ رایانه می‌روند و ۸،۳۹ درصدشان در هفته به هیچ رسانه‌ای دسترسی ندارند. بالاترین نرخ بی سوادی دختران و زنان بالای ۶ سال ایران در میان آن‌ها دیده می‌شود.»

از سوی دیگر، وقتی صحبت از تولید و بازتولید روابط اجتماعی جنسیت می‌شود، نقش عامل اتنیسته باز هم به وضوح برجسته می‌شود. در این رابطه، سوالاتی مانند «چگونه روابط اجتماعی جنسیت در ساخت مرزهای بین «ما» و «آن‌ها» دخالت می‌کنند؟» و یا بالعکس، «چگونه «ما» خودش را از نظر زنان و جایگاه آن‌ها در یک گروه اتنیکی و یا ملی تعریف می‌کند؟» مطرح می‌شود که در پاسخ به چنین سوالاتی ابتدا باید گفت که بسته به ماهیت سلسله مراتبی روابط بین زن و مرد در گروه‌های اتنیکی یا اجتماعی تحت سلطه، توزیع منابع مادی و نمادین در گروه‌های اقلیت اتنیکی همیشه به ضرر زنان است.^{۲۵} آن‌ها نه تنها نسبت به زنان متعلق به گروه اکثریت دسترسی کمتری به منابع مادی و سمبولیک قدرت دارند، بلکه در مقایسه با مردان متعلق به گروه اتنیکی خود نیز موقعیت فرودستی آن‌ها باز هم تکرار می‌شود. برای مثال، عامل جنسیت نقش تعیین کننده‌ای در میزان دسترسی مردان و زنان متعلق به اقلیت‌های اتنیکی به آموزش داشته است. طبق آمارهای منتشر شده سال ۱۳۵۴ در ایران، میزان افراد باسواد بر حسب عامل جنس در برخی از استان‌های غیرفارس مانند استان کردستان (مردان ۴۳/۸ درصد و زنان ۱۵ درصد)، استان آذربایجان غربی (۵۰/۱ درصد مردان و ۲۵/۲ درصد زنان) و استان سیستان و بلوچستان (۳۹/۱ درصد مردان و ۱۹/۴ درصد زنان) بوده است.^{۲۶} چنین آمارهایی نشان می‌دهد که بین میزان دسترسی زنان و مردان اقلیت‌های اتنیکی به خدمات عمومی فاصله زیادی وجود دارد. اگرچه این مردان و زنان متعلق به یک اقلیت اتنیکی هستند اما دسترسی آن‌ها به آموزش متفاوت است. این تفاوت نشان می‌دهد که تجربه اقلیت اتنیکی بودن در مردان و زنان متعلق به این گروه‌های اقلیت لزوماً یکسان نیست و عامل جنسیت نقش خود را در این میزان از تفاوت به خوبی بازی می‌کند. همچنین مسائل جنسیتی اغلب جهت بازنمایی مرزهای اتنیکی بین «ما» و «آن‌ها» نیز به کار گرفته می‌شوند. تولید و انتقال ویژگی‌های اتنیکی در قلب وظایفی به اصطلاح زانه (کارهای خانگی، مراقبت و آموزش کودکان، انتقال زبان و فرهنگ خودی و ...) صورت می‌گیرد. به عبارتی، رابطه زنان با گروه اتنیکی خود قبل از هر چیز از لابلای ادای سهمشان در بازتولید بیولوژیکی و فرهنگی گروه اتنیکی که به آن تعلق دارند، می‌گذرد. آن‌ها مسئول حفظ مخزن فرهنگی گروه هستند. در این راستا، رفتار آن‌ها باید مطابق با هویت و خطوط انضباطی مورد تأیید اجتماع خودی باشد وگرنه احتمال می‌رود که هویت اتنیکی نسل‌های آینده مختل شود. جنس/جنسیت و عامل اتنیسیت در همان جنبش انسان‌سازی که بخش مهمی از نقش مادران است به کودکان و نسل‌های آینده منتقل می‌شود. این دو هویت از نزدیک با هم پیوند خورده و یکدیگر را تغذیه می‌کنند. در شرایطی که هویت جمعی اقلیت‌های اتنیکی اغلب توسط گروه اکثریت تهدید می‌شود، زنان متعلق به اقلیت‌های اتنیکی به طور همزمان موقعیت‌های متناقضی را تجربه کنند. همان‌طور که تحقیقات نازلی کبریا در مورد زنان ویتنامی ساکن آمریکا نشان می‌دهد، گروه اتنیکی از یک طرف می‌تواند منبع همبستگی بین اعضای گروه‌های اقلیت برای مواجهه با تبعیض‌های اعمال شده از سوی گروه‌های غیرخودی باشد. اما از سوی دیگر، گروه اتنیکی می‌تواند برای اعضای خود، به ویژه زنانی که می‌خواهند خود را با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه جدید سازگار کنند، منشأ سرکوب و عامل فشار باشد.^{۲۷} به گفته واناجا درواراجان، نقش‌های زنان

²⁵ Colette Guillaumin, « Sexe, race et pratique de pouvoir : l'idée de nature », op. cit.

²⁶ Akbar Aghajanian, « Ethnic Inequality in Iran: An Overview », *International Journal of Middle East Studies*, n°15, 1983, pp. 211-224.

²⁷ Nazli Kibria, « Family Tightrope: The Changing Lives of Vietnamese Americans », Princeton, Princeton University Press, 1993.

برای تقویت همبستگی بین اعضای اقلیت اتنیکی غالباً به ضرر منافع آن‌ها به عنوان زن تمام می‌شود.^{۲۸} به عبارت دیگر، آزادی‌های فردی زنان در چنین گروه‌هایی برای احترام به ارزش‌های فرهنگی-اجتماعی جامعه تحت سلطه، ارزش‌هایی که همواره از سوی گروه اکثریت مورد تهدید قرار می‌گیرد، اغلب محدود می‌شود. افزایش خشونت علیه زنان در بین گروه‌های اقلیت اتنیکی مهاجر از پیامدهای چنین موقعیتی است. با این حال، گروه اکثریت در بررسی ریشه‌های خشونت علیه زنان اقلیت رویکرد تنگ نظرانه و اغلب نژادپرستانه‌ای را به کار می‌گیرد. صرف نظر از ریشه‌های متعدد ظلم به زنان اقلیت، به طور گسترده‌ای از سنت‌ها و فرهنگ آن‌ها به عنوان تنها منبع ظلم به زنان نام برده می‌شود. رویکرد نژادپرستانه اتنیک حاکم، زنان اقلیت‌های اتنیکی را صرفاً قربانیان فرهنگ مردسالارانه درون این اقلیت‌ها می‌داند بدون آن که حاضر به پذیرش سهم خود در افزایش این خشونت‌ها باشد. زنان گروه‌های اقلیت به دستگاه تولیدمثل و یا قربانیان صرف سیستم پدرسالارانه این گروه‌ها تقلیل داده می‌شوند، زانی عاری از هر گونه سوژگی که مطابق با رویکردهای استعمارگرایانه هیچ اختیاری از خود ندارند و باید نجات داده شوند. مثال بارز چنین رویکردی را در ایران و بسیاری از مناطق مشابه ایران به وضوح می‌توان دید. بدون تحلیل وضعیت در هم تنیدگی عامل جنسیت با دیگر عوامل سرکوب چون مردسالاری دولتی، طبقه، اتنیک، مذهب و ... خشونت علیه زنان اقلیت اغلب به فرهنگ و ویژگی‌های فرهنگی این گروه‌ها نسبت داده می‌شود. در حالی که این گروه زنان از یک سو با تبعیض‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که کاملاً ریشه سیاسی دارند دست و پنجه نرم می‌کنند و به اشتغال و استقلال اقتصادی و فردی کمتری دسترسی دارند و از سوی دیگر با فشار بیشتری در جهت حفظ عناصر فرهنگی و هویتی گروه خود روبرو هستند. در چنین شرایطی، شکاف عمده‌ای بین توقعات و مطالبات آن‌ها در زندگی فردی و اجتماعی با آنچه از آن‌ها انتظار می‌رود، ایجاد می‌شود. عاملی که برخی از آن‌ها را به حذف فیزیکی چه از طریق خودکشی و یا حذف توسط دیگر اعضای خانواده یا اصطلاحاً آن چه که «زن کشی» و یا کشتن زنان به نام ناموس و شرف است سوق می‌دهد.

بنابراین نمی‌توان انکار کرد که اگر مطالعات جنسیت عمدتاً به بررسی روابط قدرت بین زن و مرد علاقه‌مند است اما این روابط با دیگر روابط اجتماعی در هم تنیده هستند. بررسی چنین روابطی می‌تواند به گشایش چشم‌اندازهای علمی جدید کمک کند تا از این طریق امکان فهم دقیق‌تری از پیچیدگی‌های ناشی از در هم تنیدگی روابط جنسیتی با دیگر روابط قدرت فراهم شود. اتنیسیت تنها یکی از این عوامل اجتماعی است. در تاکید بر عامل جنسیت و اتنیسیت، اتنیسیت توسط روابط اجتماعی جنسیت ساختار بندی می‌شود و خود اتنیسیت نیز به ساختار بندی روابط اجتماعی جنسیت می‌پردازد. بررسی عامل جنسیت بدون اشاره و تاکید بر روابط متنوع و پیچیده‌ای که زندگی روزمره زنان را تحت تاثیر قرار می‌دهند به ارائه تحلیلی سطحی و ساده‌انگارانه از وضعیت آن‌ها منجر خواهد شد. اگرچه بیش از پنج دهه است که فمینیست‌ها و فعالان حقوق زنان در بخش‌های مختلف دنیا لزوم توجه به چنین تحلیل‌های درهم تنیده‌ای را در پیش گرفته‌اند اما متأسفانه این رویکرد در جامعه چنداتنیکی، چندزبانی و چندفرهنگی ایران، جایی که این تفاوت‌ها آشکارا و مستقیماً زندگی زنان اقلیت را تحت تاثیر قرار داده است کمتر مورد توجه قرار گرفته است و همواره با تاکید بر تجربیات زنان گروه اکثریت (زنان فارس شیعه ساکن در مناطق مرکزی ایران) تصویر غالباً یک دست و یکسانی از مشکلات و مسائل زنان در ایران ارائه شده و می‌شود.

²⁸ Vanaja Dhruvarajan, « The Multiple Oppression of Women of Colour », In Ormond McKague (eds.), *Racism in Canada*, Saskatoon, Fifth House Publishers, 1991, p. 101-104.